

«ثمره هنری برهم کنش «تفسیر» و «ادبیات پارسی» در پردازش‌های دوسویه تفسیر سورآبادی»

فهمیه گلیپاگانی^۱

محسن نورایی^۲

زینب السادات حسینی^۳

چکیده

متون تفسیری ایرانی، افزون بر جنبه‌های معرفتی، اخلاقی و اجتماعی، از منظر «اثرگذاری بر ادبیات» و «اثرپذیری از ادبیات» نیز حائز اهمیت است. در این بین، «تفسیر سورآبادی» که از کهن‌ترین نگاه‌های عالمان ایرانی در زمینه دانش تفسیر می‌باشد؛ به سبب قدمت، توجه ویژه به قصص قرآن، روش هنری و بدیع نویسنده در بیان مطالب و همچنین جلوه‌های ادبی، محورهای پژوهشی مختلفی را ایجاد نموده است. نگاشته پیش رو که به روش توصیفی-تحلیلی تنظیم شده است؛ براساس محور جلوه‌های ادبی، به بررسی برهم کنش «تفسیر» و «ادب پارسی» در این منبع ارزشمند پرداخته که نتیجه آن، بیان گراثر مشهود ادبیات بر تفسیر و بالعکس می‌باشد.

در موضوع اثرگذاری ادبیات بر تفسیر، این متن دارای سه شاخص بیان فصیح و روان، کارکرد هنرمندانه آرایه‌های لفظی و ترجمه کارآمد می‌باشد. از سوی دیگر، بازشناسی، حفظ

۱. دانشجوی دکتری دانشگاه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران. f.golpa@chmail.ir.

۲. دکتری تخصصی علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران. m.nouraei@umz.ac.ir.

۳. دکتری تخصصی علوم قرآن و حدیث دانشگاه مازندران. z.hosseini@umz.ac.ir.

وانتقال گویشی نوین از سبک خراسانی قرون چهارم و پنجم که به همراه گنجواره ای از کهن واژگان فارسی و کلمات مهجور و تحوّل یافته سده های اوّلیه ایران باستان از سوی مفسّر ارائه شده، به عنوان اثر متقابل این تفسیر بر ادبیّات پارسی قابل ذکر می نماید.

▲ کلید واژه ها:

تفسیر سورآبادی، ادبیّات، آرایه های لفظی، ترجمه، کهن واژگان.

▲ طرح مسئله

تفاسیر ایرانی، منابعی مهم از جنبه نمود جلوه‌های هنری، فرهنگی و مذهبی ایرانیان به شمار می‌روند: «مجموعه‌هایی گران قدر از قصص، اندیشه و فلسفه که غنای قوم مسلمان ایرانی را نشان داده و حکایت از حیات معنوی آن دارد.» (یا حقی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۸۱) اگرچه تلاش ایرانیان مسلمان برای دریافت مفاهیم قرآن کریم از صدر اسلام آغاز شده بود؛ اما ترجمه کلام الهی به فارسی همراه با شرح و تفسیر آن، از قرن چهارم هجری رونق یافت و عمده‌ترین آن‌ها در سده‌های چهارم تا ششم به همت مسلمانان پارسی گوی تألیف شد. (مهیار، ۱۳۸۵ ش، ص ۳۳۹) در این بین، هرچند کارکردهای متفاوت این منابع، متضمن وجوه روایی (ترجمه تفسیر طبری)، کلامی عقلی (تفسیر ابوالفتح رازی)، عرفانی (کشف الاسرار میبیدی) و ... برای آنان شده (یا حقی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۷۹)؛ اما در تفاسیری چون سوراآبادی بر جنبه ادبی تأکید شده است. متنی روایت مدار که به دلیل شاخصه‌های مهم عنایت ویژه به قصص، سبک تفصیلی و تفسیر و ترجمه کل آیات قرآن، مشتمل بر کاربرد لغات بسیار شده و لذا در مقوله مهم اثرگذاری تفسیر و ادب پارسی: «از کتب ارزشمندی است که می‌تواند نقش تفسیر را در تحول ادب پارسی و تکامل آن ارائه دهد.» (عقیقی بخشایشی، ۱۳۸۷ ش، ص ۴۵)

نظر به این موضوع، این پژوهش بر آن است تا علاوه بر تبیین جلوه‌های ادبی که در برخی

پژوهش‌های هم سوبه چشم می‌خورد؛ با نگاهی فراتر، ثمره هنری اثرگذاری متقابل «تفسیر» و «ادب پارسی» را در این منبع مورد بررسی قرار دهد. این که نحوه پردازش‌های دوسویه ادبی تفسیر سوراآبادی چگونه است؟ کارکرد هنری آرایه‌های لفظی به چه نحو است؟ ترجمه چه جایگاهی در این مقوله دارد؟ نقش کهن واژگان فارسی به عنوان یکی از شاخص‌ها در غنای ادبی این تفسیر چیست؟ رویکرد این کهن واژگان در ترجمه قرآنی به چه صورت است؟ نقش این تفسیر در شناخت ادبیات فارسی و تحوّل آن چگونه است؟

۱) معرفی اجمالی سوراآبادی و تفسیری

از ابوبکر عتیق سوراآبادی (م ۴۵۵-۴۹۴ ه. ق.) در کتب مربوط به انساب، رجال و طبقات نشانی نیست؛ اما صریفینی در کتاب خود «المنتخب من السیاق»، وی را عابد، مجتهد و فاضلی خوانده است که از او با عنوان «عتیق بن محمد سوریانی» و «شیخ طائفه ابی عبدالله در نیشابور» نام برده اند. (۱۳۶۲ ش، ص ۶۱۱) این در حالی است که در کتاب انیس الثائبین شیخ احمد جام (ژنده پیل) (نسخه کتابخانه ملک، شماره ۴۰۴۵) نیز ذیل آیه ای از سوره توبه از وی تحت عنوان: «استاد امام ابوبکر سوریانی» یاد شده (مهدوی، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۶۴) و حاجی خلیفه لقب: «الشیخ الامام الزاهد ابی بکر عتیق بن محمد» را در مورد او به کار برده است. (۱۹۴۱ م، ج ۱، ستون ۴۴۰ و ۴۴۹)

در خصوص انتساب سوراآبادی، برخی نظر به تسمیه «سوریان» (حموی، ۱۹۹۵ م، ج ۳، ص ۲۷۹) و «زورابذ» به عنوان یکی از قرای نیشابور (سمعانی، ۱۹۶۲ م، ج ۶، ص ۳۴۱) وی را نیشابوری دانسته و دیگران، با توجه به وجود «زورآباد» در قرای هرات و امکان تداخل اسمی (ژنده پیل، ۱۳۷۳ ش، ص ۲۲۸) و همچنین وجوه لهجه ای تفسیر (لازار و مرتضوی، ۱۳۴۰ ش، ص ۱۳۹)، امکان انتساب وی را به هرات نیز محتمل دانسته اند که البته، دقت به اشارات مؤلف در تفسیر آیات هفتم سوره آل عمران (نسخه چلبی ۳۶؛ دیوان هند ۳۸۳۸) و هشتم سوره واقعه (نسخه پیرهدائی) این احتمال را مورد تردید واقع می‌نهد. (مهدوی، ۱۳۴۵ ش، ص ۱۶۶)

از جهت گرایش‌های مذهبی نیز، علاوه بر اشارات تفسیری (ج ۱، ص ۱۰۵، ج ۲، ص ۸۷۳) انتساب لقب: «شیخ طائفه ابی عبدالله در نیشابور» به سوره‌آبادی (حنبل، ۱۹۸۶م، ج ۱۱، ص ۵۰۸ و ۲۴۵؛ صریفینی، ۱۳۶۲ش، ص ۶۱۱) و از طرفی، اطلاق مشهور این کنیه در آن زمان به «محمد کرام» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷ش، ج ۲، ص ۶۹) بنیان گذار فرقه کرامیه (دمشقی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۵؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۲، ص ۹۷) مؤید کرامی بودن بوبکر سوره‌آبادی است؛ آن طور که اهل فن نام او را جزء اصحاب ابی عبدالله محمد کرام (ذهبی، ۱۴۱۳ق، ج ۳۱، ص ۲۳۱) و از پیشوایان آنان در نیشابور آورده اند (فان اس، ۱۳۷۱ش، ص ۸۲) و مؤلف هزار سال تفسیر فارسی در تأیید این مطلب بیان داشته: «ابوبکر عتیق بن محمد هروی نیشابوری معروف به سوره‌آبادی یا سوریانی، از مشایخ طریقه ابی بکر عبدالله بن محمد کرام سجستانی است.» (سادات نصیری، ۱۳۶۹ش، ص ۲۱۷)

از این تفسیر به عنوان منبعی که با نام نویسنده مشهور شده یاد کرده اند (عاملی، ۱۳۶۰ش، ص ۴۴) چنان چه حاجی خلیفه آن را با مسمای «تفسیر ابی بکر عتیق» یا «تفسیر سوره‌آبادی» آورده است. (۱۹۴۱م، ج ۱، ستون ۴۴۰ و ۴۴۹) مطابق بیان برخی محققان، این تفسیر به نام‌های دیگری چون: «تفسیر سوره‌آبادی» (نسخه موزه بریتانیا، نسخه بورسه)، «تفسیر سوره‌آبادی» (نسخه بادلیان) و «تفسیر عتیق» (تلخیص کتابخانه قاهره) نیز مطرح گشته؛ جز نسخه بادلیان و خالد ابویوب که در آن دو عبارت: «نام نهاده آمد این تفسیر را تفسیر التفسیر» و «تم تفسیر التفسیر» لحاظ شده و شاید مطابق رسم مفسران در اختیار کردن نامی برای تفسیر خود باشد. (رک: مهدوی، ۱۳۴۵ش، خ ص ۱۵۵-۱۶۶)

این تفسیر که بنا بر مضامین (ج ۱، ص ۲۶۰)، نسخ تفسیری (قونیه) و گفتار صاحب کشف الظنون و تاریخ گزیده (مستوفی، ۱۳۶۴ش، ص ۶۹۴؛ حاجی خلیفه، ۱۹۴۱م، ج ۱، ستون ۴۴۹ و ۴۴۰) در عصر آلپ ارسلان سلجوقی و طغری (۴۵۵-۴۶۵ ه. ق.) تألیف یافته است؛ تفسیری شناخته شده نزد مفسران قلمداد می‌شده؛ چنان چه گفتار تفلیسی در مقدمه «وجوه القرآن» (بی تا، خ ص ۲۱-۲۲) و مواردی از تفسیر «حدائق الحقائق» معین الدین نیشابوری (آذرنوش، ۱۳۷۵ش، ص ۲۱۶) مؤید بکارگیری آن در کتب اخیر می‌باشد.

۲) روش تفسیری

منهج هر یک از مفسران در تبیین کتاب الهی، مبتنی بر کارکرد شیوه‌هایی عام و بعضاً خاص و ابداعی مفسر می‌باشد. در این خصوص، دقت در فحوای تفسیر سورآبادی، نشان از توانمندی وی در استفاده از ساختارهای مختلفی است که تفسیر قرآن در قالب طرح سؤال و جواب، مهم‌ترین آنهاست. شیوه ای بدیع، جالب و هنرمندانه که تفسیر عتیق را از دیگر تفاسیر هم عصر خود متمایز ساخته و بر اساس بیان برخی اهل نظر، کتاب «اسئله القرآن و اجوبتها» خوارزمی نیز مطابق شیوه آن نگاشته شده است. (استادی، بی تا، ص ۳۰۲) بر خلاف باور منتقد این تفسیر، مبنی بر طرح سؤالات بدون جواب در راستای شبهه انگاری به ساحت مقدس قرآن کریم (پورپیرار، ۱۳۸۵ ش، ص ۱۳۳-۱۳۴) دقت در متن تفسیر گویای این موضوع است که سورآبادی برای هر سؤال تفسیری یا نحوی خود از مضامین آیه، پاسخی را مد نظر قرار داده؛ ضمن آن که بیان این سؤالات، در جهت رفع شبهات نحوی تفسیری و یا تناقضات ظاهری، ذیل آیاتی چون ۷۹ بقره (ج ۱، ص ۹۳)، ۱۰۳ انعام (ج ۱، ص ۶۹۴) و ۱۲۲ توبه (ج ۱، ص ۴۳۸) صورت پذیرفته است.

در این مقوله، تفسیر قرآن به استناد روایات (ج ۱، ص ۴۰۲، ۶۰۹، ج ۲، ص ۸۷۷، ج ۳، ص ۲۱۷۶، ج ۴، ص ۲۸۲۰، ۲۳۲۵)؛ قرآن (ج ۱، ص ۳۷۳، ج ۳، ص ۱۶۸۷، ۲۱۸۹، ج ۴، ص ۲۵۲۷، ۲۷۴۴)؛ لغت و شعر جاهلی (ج ۱، ص ۳۹۴، ج ۲، ص ۱۳۳۰، ج ۳، ص ۱۶۶۲، ج ۴، ص ۲۳۹۷) و سخنان صحابه (ج ۱، ص ۹۳، ۳۷۷، ج ۲، ص ۱۳۹۳، ج ۳، ص ۱۷۹۰)، تابعین (ج ۲، ص ۸۷۳، ۱۳۶۵، ج ۴، ص ۲۵۴۳) و پیشوایان فرقه کرامیه به ویژه محمد بن هیصم (ج ۱، ص ۲۱، ج ۳، ص ۱۶۸۱، ج ۴، ص ۲۴۶۲) از دیگر مناهج تفسیری سورآبادی شمرده می‌شوند.

۳) مهم‌ترین ویژگی‌های تفسیری

هرچند قوت و شهرت تفسیر عتیق در پرداخت‌های هنرمندانه ادبی آن است؛ اما این متن تفسیری شاخصه‌های دیگری نیز دارد که در این مقال به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱-۳) عدم تعصب ورزی مذهبی

چنان چه در قسمت معرفی سورآبادی بیان شد؛ وی پیرو فرقه کرامیه از فرق عامی است. این مورد، علاوه بر تفسیر آیات (انفال، ۲) (ج ۲، ص ۸۷۳)، از بیان مؤلف نیز هویدا است که از مذهب اهل سنت (ج ۴، ص ۲۳۸۸، ۲۷۵۸)، ابوبکر و عمر (ج ۲، ص ۹۰۳-۹۰۴) و همچنین عثمان (ج ۴، ص ۲۳۸۲-۲۳۸۴) تعریف نموده و ضمن احترام برای عایشه (ج ۳، ص ۱۹۹۳، ج ۴، ص ۲۵۱۴)، شأن نزول آیات ۱۱ تا ۲۷ سوره نور را در مورد وی بیان داشته است. (ج ۳، ص ۱۶۶۴) با این وجود، بر خلاف مطلبی مبنی بر حملات تند به رافضیان در این تفسیر (استادی، بی تا، ص ۳۰۲)، این موارد در کنار احترام برای علی بن ابیطالب و اهل بیت علیهم السلام بوده و تنها جایی که تعصب مذهبی سورآبادی فوران نموده در ماجرای افک است که گفته: «خداوند لعنت کند رافضیان را در بهتان عایشه» (ج ۳، ص ۱۶۷۲)

۲-۳) عنایت به تفسیر قصص

در خصوص تفسیر سورآبادی بایستی عنوان داشت که بی تردید، جلوه‌های قصصی از مهم‌ترین ویژگی‌های آن به شمار رفته؛ چنان چه آن را بدین وجه شهره نموده و تفسیری جداگانه به نام «تفسیر قصص سورآبادی» توسط اهل قلم از آن منتج گردیده است: «در حالی که برخی اندیشمندان و مفسران، نگاهی اسطوره‌ای، فلسفی، فولکلور و نمادین به بحث داستان‌های قرآن دارند» (معارف، ۱۳۸۷ ش، ص ۹ و ۱۰) اما دیدگاه سورآبادی همچون بیشتر مفسران متقدم، عینی و حقیقی است. در این موضوع، هرچند مضامین قصص دارای نقاط قوتی چون عدم تکرار مطلب و نقل متنوع و کارآمد داستان می‌باشد؛ اما فحوای تفسیری آن مشتمل بر موارد ضعفی چون جزئی نگری افراطی و عدم استناد می‌باشد.

۳-۳) پردازش‌های تفصیلی

نگاهی به تفسیر سورآبادی مبین سبک تفصیلی مؤلف است که علاوه بر بحث مهم و محوری قصص، به دیگر مطالب مرتبط با آیات نیز اختصاص می‌یابد؛ از قبیل: اوصاف درخت طوبی (ج ۲، ص ۱۲۰۸)؛ بهشت عدن (ج ۲، ص ۱۲۸۷)؛ دوزخ (ج ۲، ص ۱۲۴۹، ج ۳،

ص ۲۰۸۹)؛ استراق سمع دیوان (ج ۲، ص ۱۲۵۳)؛ معراج نبی (ج ۴، ص ۲۴۵۹-۲۴۶۱)؛ تسبیح حیوانات (ج ۳، ص ۱۶۸۵) و ...

۴-۳) نگاه غیر مغرضانه به اهل بیت علیهم السلام

دقت در فحوای تفسیر عتیق، بیان گر نگاه غیر مغرضانه و البته نه کاملاً صحیح مفسر به اهل بیت علیهم السلام است. در این موضوع، هرچند سورآبادی تحت افکار مذهبی خود آیه مودت را منسوخ دانسته و بدون آوردن روایات صحیحیه از آن رد شده (ج ۳، ص ۱۷۱۳) یا در تفسیر آیات معروفی چون: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (مائده، ۵۴) (ج ۱، ص ۵۸۱) و «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ...» (مائده، ۶۷) (ج ۱، ص ۵۸۷) سکوت کرده؛ اما ضمن تعریف از علی بن ابیطالب علیه السلام (ج ۴، ص ۲۳۸۴-۲۳۸۶، ۲۵۵۸) و نقل روایت معروف «سلونی» (ج ۴، ص ۲۳۲۷، ۲۴۲۲)، شأن نزول چند آیه از جمله: «أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا...» (سجده، ۱۸) (ج ۳، ص ۱۹۹۴) را در مقام ایشان آورده و در دیگر جای، از فاطمه رضوان الله (ج ۳، ص ۱۹۶۶) و شهادت مظلومانه حسین بن علی علیه السلام مطالبی را بیان داشته است. (ج ۴، ص ۲۳۳۲)

۵-۳) عنایت به صرف و نحو

از مبانی مهم شیوه تفسیری سورآبادی بحث صرف و نحو است که مطابق با منهج طرح سؤال و جواب وی می باشد. پاره ای از این موارد عبارتند از: (ج ۱، ص ۴۱، ۶۹۵، ج ۲، ص ۱۲۹۱، ج ۳، ص ۱۶۲۳، ۲۰۲۳، ج ۴، ص ۲۷۶۱)

۶-۳) توجه به دیگر وجوه تفسیری

هرچند شیوه تفسیر تحلیلی، روایی است؛ ولی مؤلف نگاهی به دیگر وجوه تفسیری نیز داشته است. در این خصوص، سورآبادی با ظرافت به بیان احکامی چون قصاص (ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶)؛ روزه (ج ۱، ص ۱۶۰ و ۱۶۱)؛ حج (ج ۱، ص ۳۰۶)؛ نماز جماعت (ج ۱، ص ۴۶۶ و ۴۶۷)؛ ذبح (ج ۱، ص ۵۲۲ و ۵۲۳)؛ نصاب زکات (ج ۲، ص ۹۵۴ و ۹۵۵) و احکام ازدواج

و طلاق (ج ۳، ص ۱۹۸۴) در قالب تفسیر فقهی پرداخته است و اشارات وی در آیاتی نظیر: «قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي...» (اسرا، ۱۰۰) (ج ۲، ص ۱۳۹۸)، مواردی از تفسیر باطنی می‌باشد.

۳-۷) بیان اسرائیلیات

علاوه بر بحث قصص قرآن که عمده اسرائیلیات این تفسیر را متوجه خود ساخته است؛ در اندکی دیگر از روایات نیز که عموماً به نقل از «وهب بن منبّه» و «کعب الاحبار» و با مضامین آیاتی چون خلقت (ج ۱، ص ۴۸، ج ۳، ص ۲۱۱۳، ۲۱۱۵، ۲۱۱۶)، توصیفات عرش (ج ۴، ص ۲۵۳۰-۲۵۳۳، ۲۶۷۵) و قیامت (ج ۴، ص ۲۶۷۴) می‌باشد؛ این مصادیق قابل مشاهده است.

۴) پردازش‌های دوسویه ادبی در تفسیر سورآبادی

عنایت به تأثیرات دوسویه فرهنگ دینی و فرهنگ و ادب پارسی و کارکرد هریک در پویایی و تکامل دیگری، نقش مهم متون تفسیری ایرانی در این بین، نقشی مبرهن است: «تفاسیری غنی، که منبعی برای شناخت زبان فارسی و مطالعه در سیر تحوّل آن به شمار می‌رود؛ چرا که مترجمین و مفسّرین قرآن به دلیل اعتقادات قومی-مذهبی و نکته سنجی‌های بدیع در انتخاب برابرهای دقیق فارسی، وسواس تمام را به کار برده اند. لذا این تفاسیر کهن، مشتمل است بر واژه‌ها، ترکیب‌ها، نکات دستوری، مختصات لهجه‌ای و ضبط‌های متنوع از کلمات.» (یا حقی، ۱۳۶۱ش، خ ص ۱۸۱-۱۸۵)

در این بین، تفسیر سورآبادی به عنوان تفسیری ایرانی و جلوه‌گر در بعد ادبی، دارای رویکردی دوسویه در پرداخت‌های ادبی است که در این مقال، به رویکرد نخست، یعنی کارکرد ادبیات پارسی در این تفسیر پرداخته می‌شود:

۴-۱) کارکرد ادبیات پارسی در تفسیر سورآبادی

مهم‌ترین کارکردهای ادبیات در تفسیر سورآبادی عبارت‌اند از:

۴-۱-۱) روانی بیان

نثر تفسیر سوراآبادی و ترجمه او از قرآن، از موارد فصیح و عالی نثر فارسی و شامل لغات و اصطلاحات دری است که وی برای عبارات و ترکیبات قرآنی برگزیده و از مهم‌ترین جنبه‌های بلاغی آن نیز محسوب می‌گردد. (صفا، ۱۳۶۳ ش، ص ۹۰۲) به واقع، از جمله توانایی‌های شگرف مؤلف، استفاده از توانمندی‌های ادبی برای القاء معانی قرآن است که بیان را با تمام ظرفیت‌های خود در خدمت تفسیر قرار داده و سبب زیبایی و جلب نظر خواننده به این نگاشت‌ها شده است.

۴-۱-۲) کاربرد هنرمندانه آرایه‌های لفظی

از دیگر تأثیرات ادبیات در تفسیر عتیق که جلوه‌ای زیبا بدان داده؛ لحاظ هنرمندانه آرایه‌های لفظی در ترجمه و فحوای تفسیری آیات است؛ مواردی چون:

- سجع: جواب آمد که یا حبیب من، اگر ابراهیم را خلت دادم تورا محبت دادم و اگر با موسی بر طور سخن گفتم، با تو بر بساط نور سخن گفتم و اگر سلیمان را ملک فانی دادم تورا مملکت باقی دادم. (ج ۲، ص ۱۳۴۴)

آن‌گاه شما را فضل غزو و شهادت نبودی و فتح و غنیمت نبودی و در دین صلابت نبودی و با کافران مناظرت نبودی. (ج ۱، ص ۶۵۵)

این مرد که در آمد، روی وی روی کافری دیدم و چون بازگشت، پاشنه وی پاشنه غاوری دیدم. (ج ۱، ص ۵۲۰)

- مجاز: آخر کوروش همدانی پدید آمد و خدای عزوجل او را بر بخت نصر دست داد. (یاری کرد) (ج ۲، ص ۱۳۵۵)

- مثل: هر گوسپندی را به پای خویش آویزند. (ج ۴، ص ۲۳۹۷)؛ رسن اگر چه دراز بود، گذارش به چنبر بود. (ج ۴، ص ۲۴۳۵)

- حصر: و خدا راست پادشاهی آسمان‌ها و زمین‌ها [در ترجمه: «ولله»] (ج ۱، ص ۵۴۲ و ۵۴۳، ۶۳۱، ج ۲، ص ۷۵۵، ج ۴، ص ۲۳۴۶)

- تخفیف: پنه گاه (ج ۲، ص ۹۵۲)؛ رستخیز (ج ۱، ص ۹۶، ج ۲، ص ۱۳۹۷، ج ۳، ص ۱۹۳۱)؛ درم (ج ۱، ص ۲۵۱، ۵۶۳، ج ۳، ص ۱۶۲۸، ۱۶۴۵)؛ زیشان (ج ۱، ص ۹۱، ج ۳، ص ۱۶۸۵، ۱۸۶۲)؛ بیهده (ج ۱، ص ۳۷۳)؛ یکدگر (ج ۱، ص ۹۵، ۵۸۶)؛ اندوهگن (ج ۱، ص ۱۱۷)؛ کز (ج ۱، ص ۱۳۷)؛ درین (ج ۱، ص ۶۱، ۹۲)؛ کرا (ج ۱، ص ۶۳۹)

- التفات: «صواب آن است که از هراهل بیتی، یک تن برخیزد و تیغ برگیرد و به یک بار قصد کنید و او را بکشید.» (ج ۲، ص ۸۸۵)

- تضاد: کهترومهر (ج ۱، ص ۱۴۸، ج ۲، ص ۹۹۹، ج ۴، ص ۲۴۳۴)؛ مهین و کهین (ج ۳، ص ۲۱۷۵، ج ۴، ص ۲۳۴۸)؛ زوروزیر (ج ۱، ص ۴۹)؛ زیروزیر (ج ۱، ص ۱۸۴)؛ پسین و پیشین (ج ۲، ص ۷۴۷)؛ قاده و سلفه (ج ۳، ص ۲۰۵۴)

۴-۱-۳ شیوه کارآمد ترجمه

ترجمه‌های به جای مانده از قرون اوّلیه اسلام، کوششی برای بازگرداندن معانی قرآن از اصل عربی و نشانی از دلبستگی ایرانیان، به هویت چندین هزار ساله خود است. در این بین: «ترجمه تفسیر سورآبادی که در کنار ترجمه‌هایی چون «تفسیر بزرگ» (کتاب معروف به ترجمه تفسیر طبری و به دیگر نام: ترجمه رسمی) از جمله ترجمه‌های نیکوی قرآن محسوب می‌گردد» (آذرنوش، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۶) ترجمه ای کارآمد و هنرمندانه است که در این مقال، به برخی ممیّزات آن اشاره می‌شود:

- تکمیل و تصحیح ترجمه رسمی: هرچند مقایسه ترجمه سورآبادی با «تفسیر بزرگ» گویای این موضوع است که بایستی ترجمه سورآبادی را در حوزه ترجمه رسمی قرار داد؛ اما گویی وی هنگام ترجمه هر جا ترجمه رسمی را می‌پسندیده عیناً نقل می‌کرده و هر جا احساس می‌کرده که مترجمان به راه خطا رفته و یا آن که ترجمه شیوا نیست؛ آن را تغییر داده است. لحاظ مواردی چون «ویژه‌کاران» در مقابل «مُخلصان» رسمی در عبارت: ﴿إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ﴾ (صافات، ۷۴) (ج ۳، ص ۲۰۹۷)؛ «دوسنده» (چسبنده) به جای واژه نابجای «خشکیده» رسمی در آیه: ﴿إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ﴾ (صافات، ۱۱) (ج ۳، ص ۲۰۸۷) و «رسته زدگان» به جای «نمازکردگان» (توصیف هر دو گروه ملائکه و

نمازکنندگان و نه صرف نمازکنندگان) در عبارت: «وَالصَّافَاتِ صَفًّا» (صافات، ۱) (ج ۴، ص ۲۰۸۴) نمونه ای از این دست می باشد. (آذرنوش، ۱۳۷۵ ش، ص ۱۴۸-۱۴۹)

- ترجمه روان: از مهم ترین جنبه های بلاغی ترجمه سورآبادی، دوری از ابهام و روانی آن نسبت به دیگر ترجمه های کهن ایرانی است. در این راستا: «عنایت به این که شیوه تفسیر سورآبادی برپایه ترجمه تحت اللفظی می باشد؛ بلاغت آیات قرآن در ترجمه فارسی نیز بر جای مانده است. در این ترجمه متن محور، تمام اجزای آیه ها از قبیل فعل، مفعول، ضمیرها و حروف و ابزارهای تأکید، در جای خود ترجمه شده و بسیاری از فنون بلاغت، چون حصر، قصر، تشبیه و استعاره، در ترجمه فارسی نیز مشاهده می گردد. ترجمه ای ساده و فصیح و به دور از هر نوع کژتابی بیانی، که مترجم در آن، از افتادن در سنگلاخ تعبیرها و تأویل ها و مباحث فلسفی (مگر مواردی خاص) احتراز جسته است.» (عالی عباس آباد، ۱۳۹۰ ش، ص ۱۶۸)

- عدم ظهور اشکالات برخی ترجمه ها: فرسودگی نسخ و عدم دسترسی (ترجمه عشری از قرآن مجید و قرآن موزه پارس)؛ شباهت مطلق به ترجمه رسمی از لحاظ لهجه ای و گزینش واژه (ترجمه روض الجنان رازی، قرآن پاک، کمبریج، قرآن موزه پارس، بصائریمینی، گازر (جلاء الاذهان))؛ تردید در واژه گذاری و آوردن ترجمه های مختلف برای یک کلمه یا عبارت (ترجمه کمبریج، عشری از قرآن، گازر (جلاء الاذهان))؛ کاربرد زیاد لغات عربی (ترجمه روض الجنان رازی)؛ عدم انطباق ترجمه در تفسیر و ترجمه مستقل آیات (ترجمه روض الجنان رازی) و اختلاط ترجمه در تفسیر (بصائریمینی) از اشکالات ترجمه های قرآن هستند (آذرنوش، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۴، ۳۵، ۹۴، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۸، ۲۳۲) که این موارد در ترجمه سورآبادی یا مشاهده نمی گردند و یا اندک اند.

- پردازش کلّ آیات: دقت در ترجمه های کهن قرآنی چون روض الجنان ابوالفتح رازی، کشف الاسرار میبدی، تاج التراجم اسفراینی، قرآن پاک، عشری از قرآن، کمبریج، تفسیر نسفی و... گویای این حقیقت است که در برخی از آنها ترجمه آیات به طور کامل و تا پایان قرآن انجام نشده؛ کما این که در پاره ای، ترجمه هر آیه ناقص آورده شده است. این در حالی

که در تفسیر سوراآبادی، علاوه بر تمییز ترجمه از تفسیر، کلّ آیات مورد ترجمه قرار گرفته و ترجمه هرآیه نیز به طور جامع لحاظ شده است.

- رفع ابهام معنایی از ترجمه رسمی: مانند انتخاب عبارت: «تن او را زیان دارد» به جای: «همی بشکند بر تن خویش» در ترجمه: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ...» (فتح، ۱۰) (ج ۴، ص ۲۳۴۹) و یا «دائم» به جای «هامواره» مطابق آیه: «وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ» (صافات، ۹) (ج ۳، ص ۲۰۸۷)

- شبهه زدایی از ترجمه آیات مربوط به صفات خداوند تعالی: از جمله، گزینش «داشت خدای» به جای «دست خدای» ترجمه رسمی در عبارت: (يَذُ اللّٰهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) (فتح، ۱۰) (ج ۴، ص ۲۳۴۹)؛ در جایی که در تفاسیر رازی (۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۳۱۸) و میبیدی (۱۳۷۱ش، ج ۹، ص ۲۰۴) عبارت «دست خدا» آورده شده، اسفراینی آن را ترجمه نکرده و فقط در تفسیر نسفی به «نصرت خدا» تعبیر شده است. (۱۳۶۷ش، ج ۴، ص ۱۱۲)

- لحاظ تفسیر در ترجمه: از این دست می‌توان به لحاظ واژه «راست آهنگان» در ترجمه «صادقین» اشاره داشت (ج ۱، ص ۲۶۵، ۴۳۷، ج ۲، ص ۱۹۴۱) که بدین ترتیب، تنها راستی بیان مدّ نظرآیه نبوده و شامل فعل و نیت هم می‌گردد. این در حالی است که تفاسیر رازی (۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۶۰)، اسفراینی (۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۷۴)، میبیدی (۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۹۶) و نسفی (۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۸) به «صدق گفتار» ترجمه کرده اند.

- گزینش واژه با توجّه به ریشه لغوی و بدون آوردن عین کلمه: نظیر: «سپاس داری» در ترجمه «شکر» (ج ۱، ص ۲۰۷، ۶۶۸، ج ۳، ص ۲۰۷۸) (تفاسیر رازی (۱۴۰۸ق، ج ۱۵، ص ۱۶)، اسفراینی (۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۱۱۵) و نسفی (۱۳۶۷ش، ج ۲، ص ۸۰۸) به عین واژه، و فقط میبیدی به «سپاس داری» ترجمه کرده است. (۱۳۷۱ش، ج ۸، ص ۱۱۸)

«اوزونی (افزونی) نیکو» در ترجمه «فضل» (ج ۱، ص ۱۶۸، ج ۲، ص ۱۰۳۸، ج ۴، ص ۲۷۱۲) (در تفاسیر رازی (۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۸)، اسفراینی (۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۵۱۳)، میبیدی (۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۲۱۲) و نسفی (۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۲۲) به عین فضل ترجمه شده است.) «ویژه کننده» در ترجمه «مُخلص» (ج ۱، ص ۱۲۹، ج ۳، ص ۲۰۹۶، ۲۱۰۷، ۲۱۱۴، ۲۱۵۶، ج ۴، ص ۲۲۰۵) (در تفاسیر رازی (۱۴۰۸ق، ج ۱۶، ص ۲۹۸) و نسفی (۱۳۶۷ش، ج ۲،

ص ۸۶۳) به عین کلمه اشاره شده، تاج التّراجم معنایی ارائه نکرده و فقط میبدی به «پاک دارنده» ترجمه کرده (۱۳۷۱ش، ج ۸، ص ۳۷۶) که آن هم جامع نیست.

- استفاده از گویش‌های خاصّ زمان خود: از قبیل کاربرد واژه «دروغ بافتن، فرابافتن» در ترجمه «افتّری» (ج ۱، ص ۷۰۰، ۶۴۶، ج ۳، ص ۲۰۳۲) در مقابل ترجمه‌هایی چون «دروغ گفتن» (نسفی، ۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۱۲۲)، «دروغ فرا نهادن» (اسفراینی، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۳۸۸) و «دروغ ساختن» (میبدی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۱۹۹) در حالی که تنها در ترجمه رازی عبارت «فروباختن» لحاظ شده است. (۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۴۱۶) همچنین گزینش «خندستان» در ترجمه «استهزاء»: (ج ۱، ص ۱۰۸، ج ۳، ص ۲۰۸۸) که در تفاسیر رازی (۱۴۰۸ق، ج ۷، ص ۲۲۶)، میبدی (۱۳۷۱ش، ج ۳، ص ۳۰۰) و نسفی (۱۳۶۷ش، ج ۱، ص ۲۴۵) هم سو با «یسخّرون» ترجمه شده و تاج التّراجم عین کلمه را لحاظ کرده است. (۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۵۵)

۲-۴) کارکرد تفسیر سورآبادی در ادبیات پارسی

دیگراستای پردازش‌های ادبی در تفسیر سورآبادی، مبحث اثرگذاری این تفسیر در ادب پارسی است. نظر به این موضوع، دایره وسیع لغات و اصطلاحات کاربردی سورآبادی که عنایت به تفسیر کلّ قرآن، توجّه ویژه به قصص و رویکرد داستانی تفصیلی وی می‌باشد؛ علاوه بر تنوّع زیبایی، تصویری واضح از چگونگی گویش‌های قرن چهارم در نواحی نیشابور و هرات، و نمایشی هنری از تحولات ادبی این سده‌ها نسبت به قرون پسین و پیشین می‌باشد؛ «شیوه ای خراسانی و مملواز و ازگان و ترکیب‌هایی که برخی از آن‌ها منسوخ شده؛ برخی تحوّل معنایی یافته یا مخصوص زبان محاوره شده» (عالی عبّاس آباد، ۱۳۹۰ش، ص ۱۷۹) و در این مقال مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱-۲-۴) سبک گویشی

بیانی که در ترجمه و تفسیر سورآبادی به کار رفته بسیار کهن بوده و با گویش دری قرن پنجم و ششم تفاوت دارد. (صفا و خانلری، ۱۳۵۶ش، ص ۷) سبکی خراسانی که علاوه

برانتساب مؤلف به شرق ایران در نواحی نیشابور یا هرات و همچنین بیان محققان در رابطه با این تفسیر (رک: صفا و خانلری، ۱۳۵۶ش، مقدمه)، از مخلص‌های به جای مانده از آن به ویژه «نسخه تربت شیخ جام» نیز هویدا است: «در این نسخه که تاریخ تحریر آن نسبتاً متأخر است (۵۸۴ ه. ق.)؛ هنوز آثار نثر قرن چهارم، شامل ترکیبات و اصطلاحات و کلمات کهنه و ساختارهای معمول آن زمان، همه در کنار شکل‌های استوار و متأخر دستوری و کلمات تحوّل یافته فارسی جلوه می‌کند که مواردی چون استفاده از «یا» به جای «ای» که در متون خراسانی دیده می‌شود، کاربرد پیشوند «فرا»، «فرو» و امثال آن در جهت تغییر معانی و همچنین آوردن «اید» در جای «ی» در آخر فعل ماضی برای افاده تردید یا استمرار، از آن جمله است. (آذرنوش، ۱۳۷۵ش، خ ص ۱۴۰-۱۴۴)

در این مقال، به گوشه ای از پردازش‌های هنرمندانه سبک گویشی تفسیر توجه داده می‌شود:

۴-۲-۱-۱) استفاده از پیشوندهای مختلف فعلی برای القاء معانی متفاوت
 نظیر فراکردن به معنی «گماشتن»: «ما تاریخ خروج او نگاه می‌داشتیم. چون پدید آمد، هنوز کودک بود و در میان کودکان بازی می‌کرد. ما کس فرادادیم تا او را هلاک کند.» (ج ۱، ص ۱۰۲) و فراکردن به معنای «فرستادن» (ج ۱، ص ۵۸)

۴-۲-۱-۲) ساخت فعل از آواها
 مانند «شرد» و «شریدن»؛ به معنای انفجار آب (ج ۱، ص ۹۰، ج ۲، ص ۷۶۷)

۴-۲-۱-۳) تکرار برخی اجزای دستوری
 همچون تکرار موصوف: «دری از مرغزار بهشت در آن غار گشود. تا سیصد سال و نه سال در آن جا بودند خفته.» (ج ۲، ص ۱۱۴۱) و تکرار صفت اشاره: (بیشتر در آغاز قصص): «آن، آن بود که ملک با یوسف به هفتاد لغت سخن گفت، به ترجمان.» (ج ۲، ص ۱۴۹۹) (عالی عباس آباد، ۱۳۹۰ش، ص ۱۷۰-۱۷۱)

۴-۲-۱-۴) سبک کاربرد افعال

از زیباترین وجوه ادبی تفسیر سوراآبادی که ثمره قلم هنری ابوبکر عتیق می باشد؛ کاربرد افعال آن است که علاوه بر صورت ساده خود در دیگر صور کاربردی نیز مورد استفاده قرار گرفته و جلوه ای زیبا بدان بخشیده اند؛ نظیر:

- فعل مضارع: همراه با «الف» در وسط: بیفزاید (ج ۱، ص ۳۴)؛ همراه با «ای» در انتها: گویندای (ج ۱، ص ۳۶)؛ همراه با «می»: می برشوند (ج ۴، ص ۲۴۴۵)؛ همراه با «فرا» در جای «باء»: فرادید آریم (ج ۳، ص ۱۵۶۱)؛ همراه با «فرا» در حالت زائد: فرایپذیرند (ج ۱، ص ۶۶)؛ همراه با «همی» در جهت تأکید: همی بیاید (ج ۴، ص ۲۵۳۱)؛ همراه با «باء» برای افاده معنا: بیابگاهانم (ج ۱، ص ۲۶۴، ج ۳، ص ۱۶۲۲)؛ همراه با «فا» در جهت تأکید: فاگرفتم (ج ۴، ص ۲۴۳۰)؛ همراه با «فا» در جای «باء»: فاشنوی (ج ۴، ص ۲۶۰۷)

- فعل امر: همراه با «الف» در آخر: آردا (ج ۳، ص ۱۵۴۹)؛ همراه با «باء» تأکید در اول و «الف» در آخر: بیاردا (ج ۴، ص ۲۴۴۵)؛ همراه با «بی» در سرفعل: بی باشید (ج ۱، ص ۲۹۶)؛ استفاده از «می» در جای «باء» (به صورت مضارع استمراری): می خورید (ج ۱، ص ۱۶۴، ج ۴، ص ۲۷۵۲)؛ همراه با پیشوند «فرا» به جای «باء»: فراستان (ج ۲، ص ۷۴۹)؛ همراه با «همی» در سرفعل: «همی زنید» (ج ۲، ص ۸۶۱)؛ همراه با «یاء» در پایان فعل: «دهی» (ج ۱، ص ۹۷)

- فعل شرط: همراه با «یاء» آخر به سبک لهجه خراسانی: گرنودی درست نیامدی (ج ۱، ص ۲۸)؛ گر خدای خواستی ما نپرستیدیمی (ج ۴، ص ۲۲۶۴)؛ همراه با «فرا»: فراشنیدیمی (ج ۴، ص ۲۶۵۰)

- فعل استمرار: همراه با «یاء» آخر به سبک لهجه خراسانی: برزیدندی (ج ۱، ص ۱۰۸)؛ داشتیمی (ج ۴، ص ۲۷۲۱)؛ همراه با «همی»: همی کرد (ج ۴، ص ۲۲۰۲)؛ همی شرک آریم (ج ۲، ص ۷۱۷)؛ همراه با «می» در سرفعل: می صرف کنید (صرف می کنید) (ج ۴، ص ۲۵۵۳)؛ می هنباز آرند (هنباز می آرند) (ج ۳، ص ۲۱۷۶)

- فعل نفی: همراه با «الف» آخر: مپرسندا (ج ۱، ص ۱۱۷)؛ مزندا (ج ۳، ص ۱۶۷۷)؛ همراه با «الف» ماقبل آخر: مکناد (ج ۴، ص ۲۶۱۱)؛ ترکیبی از هر دو «الف»: فریفته مکنادا (ج ۳،

ص ۲۰۳۸)؛ همراه با «یاء»: نسزیدی (ج ۳، ص ۱۷۰۲)؛ همراه با «باء» زائد وسط: نبگرویم (ج ۱، ص ۳۶۸) نبذزدیدنی (ج ۴، ص ۲۷۰۵)؛ «باء» زائد اول کلمه: بندانسته ای (ج ۳، ص ۲۰۴۷)؛ همراه با «فرا» جهت تأکید: فرانبیند (ج ۱، ص ۳۸) فرانشنوند (ج ۳، ص ۲۱۵۷)؛ همراه با «می» جهت تأکید: می‌درنیاوند (ج ۳، ص ۱۹۳۲)؛ همراه با «می» و «فرا» جهت تأکید: می‌فرانشنوند (ج ۴، ص ۲۲۲۹)؛ بکارگیری افعال دو قسمتی: نیارم گفت (ج ۴، ص ۲۱۶۲)

- فعل استفهام: همراه با «می»: می‌بیاگاهانید (آیا می‌آگاهانید): (ج ۴، ص ۲۴۰۷)؛ همراه با «می» و «فرا»: می‌فرانشنوید (آیا نمی‌شنوید) (ج ۳، ص ۱۸۳۳)

- فعل نهی: همراه با «مه»: مه افکن (ج ۲، ص ۱۲۷۲) مه ستائید (ج ۴، ص ۲۴۷۲)؛ همراه با «الف» آخر: میاردا (ج ۱، ص ۵۳۶)؛ همراه با «باء» زائد یا برای تأکید: بمژان (ج ۱، ص ۶۶۰) بمیازان (ج ۲، ص ۱۲۷۲)

- کاربرد فعل مفرد در معنای جمع: نکردی و نیاوردی (نکردند و نیاوردند) (ج ۱، ص ۴۴)؛ هستی (هستید) (ج ۱، ص ۴۳)

۴-۲-۱-۵) سبک کاربرد ضمائر

- استفاده از ضمیر منفصل به جای ضمیر متصل: «ما» در جای «مان»: گفتند ما هریک لختی هیمه بیاوریم و آتش در آن زنیم و وی را بدان آتش سوزیم تا صلابت ما در دین ما و نصرت خدایگان ما پدید آید. (ج ۲، ص ۱۵۶۶)

- استفاده از ضمیر منفصل به جای ضمیر مشترک: «تو» در جای «خود»: و بیفکن باهوی تورا... (ج ۳، ص ۱۷۵۷)

- استفاده از تعبیراتی چون: آنتان (در ترجمه ذلکم) (ج ۱، ص ۱۹۹، ۶۹۲، ج ۳، ص ۱۹۹۰، ج ۴، ص ۲۲۰۵، ۲۵۸۸)؛ فازان و فازین (در مفهوم به آن، برای آن): (ج ۱، ص ۹۸، ۶۸۶، ج ۳، ص ۱۷۰۹، ۲۰۸۷، ج ۴، ص ۲۴۶۸)؛ بازان و بازین (در مفهوم به این، با این، برای این، برای آن): (ج ۱، ص ۳۷، ج ۲، ص ۱۴۲۲، ج ۳، ص ۱۷۹۴، ج ۴، ص ۲۶۶۹)

۴-۲-۱-۶) تنوع کاربرد حروف

چنان چه حرف «با» علاوه بر معنای اصلی خود، در معنای «بر» (ج ۳، ص ۱۵۰۹)، «در» (ج ۳، ص ۱۷۶۶) و «به» (ج ۱، ص ۹) استفاده شده است.

۴-۲-۲) نمود واژه‌ها و گویش‌های کهن فارسی

در راستای کارکرد متون تفسیری ایرانی در فرآیند تحوّل ادب پارسی، نقش دیگر تفسیر سورآبادی نمود کهن واژگانی است که در ترجمه و متن تفسیر مشاهده شده و گنجینه ای غنی از لغات دری را فراهم ساخته است. به واقع، از آن جا که بازخوانی ذخایر گویشی و واژگانی متون کهن پارسی، گامی اساسی در بررسی تطوّر تاریخی ادبیّات فارسی به شمار می‌رود؛ محور فوق، تفسیر سورآبادی را قابل اعتنا در بحث متن پژوهی تاریخی نیز قرار داده و کارکردی متمایز از حیث گویشی و واژگانی بدان بخشیده است.

این واژگان که به لحاظ توجّه نویسنده به قصص و پردازش‌های توضیحی جلوه بیشتری نیز یافته است؛ چند حوزه کاربردی دارند. برخی دقیقاً در برابر ترکیب‌ها و اصطلاحات قرآنی به کار رفته، حوزه معنایی آن به وضوح مشخص بوده و به نحو هنرمندانه ای معادل سازی شده اند. بعضی فقط در فرهنگ‌های خاص قابل مشاهده اند. پاره ای در معنی غیر متداول آن به کار رفته و برخی نیز منسوخ شده است. در این مقال، به نمونه‌هایی از این کهن واژگان اشاره می‌شود:

۴-۲-۲-۱) واژه‌ها و گویش‌های کهن ترجمه

ترجمه‌های قرآن، نقشی مهم در بازخوانی ادبیّات پارسی دارند؛ چنان چه: «برخی شناخت‌های ما از گونه‌های چندگانه فارسی، اساساً بر شالوده همین ترجمه‌ها شکل گرفته است. لذا می‌توان به حوزه‌های جغرافیایی کاربرد بسیاری از واژگان فارسی در بلندای سده‌ها پی برد و تفاوت‌های کاربردی آنها را شناخت.» (رواقی، ۱۳۶۴ ش، ص ۵۴۳) در این خصوص، جستاری در فحوای تفسیر، نشان از کهن واژگان مورد استفاده سورآبادی در ترجمه آیات می‌باشد که به برخی از آنها توجّه داده می‌شود:

- نژند (افسردگی و سرگشتگی) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۱۰۱۷)، در ترجمه: «ذَلَّه»: درمی آید
برایشان خواری و نژندی (ج ۴، ص ۲۶۶۶) و همچنین: (ج ۱، ص ۲۷۰، ۳۱۴، ج ۲، ص ۱۴۰۲،
ج ۳، ص ۱۵۴۵)
- کوراب (سراب): (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۲۶، ص ۷۰۶۷۸): در ترجمه «سَراباً»: واز جای
برانند کوه‌ها را ببود کورابی. (ج ۴، ص ۲۷۵۵)
- هنگار، همنگار (گویا، انگار در لهجه مازنی) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۱۰۷۲): در ترجمه
«قیدهای تأکید جمله»: همنگار که خدای نگاه داشت ایشان رو از عتبی آن روز. (ج ۴،
ص ۲۷۴۰) و همچنین (ج ۱، ص ۵۸۵، ج ۴، ص ۲۶۶۱، ۲۷۵۱)
- سگالش (اندیشه، مکر) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۵۶)، در ترجمه «گَید»: اگر شما را
هست سگالشی، بکنید تا برهید. (ج ۴، ص ۲۷۵۱) و همچنین: (ج ۲، ص ۸۷۸، ۱۲۱۱، ج ۳،
ص ۱۶۴۷، ۲۰۴۱، ج ۴، ص ۲۴۴۶)
- آزادی (سپاس) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۴۳)، در ترجمه «حَمَد»: او را سزد ستایش و
آزادی. (ج ۴، ص ۲۶۱۴) و همچنین: (ج ۱، ص ۶۵۸، ج ۲، ص ۷۵۰، ج ۳، ص ۱۸۸۶، ۲۱۷۹،
ج ۴، ص ۲۳۰۵، ۲۲۰۵)
- انجیده (آزده، ریزریز شده) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۱۷۶)، در ترجمه «صَریم»: گشت
چون شب تاریک انجیده. (ج ۴، ص ۲۶۶۲)
- شبگیران (سحرگاه) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۹۶)، در ترجمه «مُصْبِحین»: آواز دادند
یکدیگر را شبگیران. (ج ۴، ص ۲۶۶۲)
- بیخ آور (استوار) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۳، ص ۱۹۰۱۷)، در ترجمه «رَواسی»: کردیم در
زمین کوه‌های بیخ آور و بلند. (ج ۴، ص ۲۷۵۰) و همچنین: (ج ۲، ص ۱۰۹۴، ج ۳، ص ۱۷۸۴،
۱۹۰۴، ج ۴، ص ۲۲۱۴، ۲۴۱۰)
- ایژک (شراره آتش، در اصل ایجک و ایزک) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ص ۱۳۷۹۱)، در ترجمه
«شَرَر»: آن همی اندازد ایژک‌هایی چون کوشک. (ج ۴، ص ۲۷۵۰)
- کوشک (قصر) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۸۵۸)، در ترجمه «قَصْر»: آن همی اندازد
ایژک‌هایی چون کوشک. (ج ۴، ص ۲۷۵۰) و همچنین: (ج ۱، ص ۷۰۱)

- بیک (ولی، همان لیک): (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۳، ص ۱۹۳۶۶)، در ترجمه «لَکِن» (ج ۱، ص ۳۵، ۱۱۲، ج ۴، ص ۲۲۳۷، ۲۴۴۷، ۲۵۶۷، ۲۷۲۵، ۲۸۶۲)
- انگبین (عسل، شربت، در اصل انجبین) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۲۱۰)، در ترجمه «شَرَاب» (ج ۱، ص ۴۵، ۱۳۰۲، ج ۳، ص ۱۷۰۰، ج ۴، ص ۲۳۱۳)
- دست اورنجن (به معنای النگو، در اصل برنجن) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۶۷۹)، در ترجمه «آساور» (ج ۳، ص ۱۵۹۹، ۲۰۵۲، ج ۴، ص ۲۷۴۳)
- *پنافتن، پناوتن: (منع کردن، مسدود کردن) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۴، ص ۲۱۱۳۷)، در ترجمه «یوزَعُون» (ج ۱، ص ۱۷۰، ۲۳۹، ج ۳، ص ۱۷۹۲)
- شغیلیدن (بانگ میان دولب، در اصل شخولیدن) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۹۳۶)، در ترجمه «مُکاء» (ج ۲، ص ۸۸۸)
- آزور (آزمند، حریص) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۳۰)، در ترجمه «أَحْرَص» (ج ۱، ص ۹۹)
- آب دستان (آفتابه) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۲۷)، در ترجمه «أَبَارِيق» (ج ۴، ص ۲۵۱۱)
- کران کنندگان (دوران از معرکه) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۳، ص ۶۸۹۱۷)، در ترجمه «مُعَوِّقِین» (ج ۳، ص ۱۹۵۳)
- خایسک (پتک و چکش) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۴۷۴)، در ترجمه «مَقَامِع» (ج ۳، ص ۱۵۹۹)
- هامون (مساوی شدن) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۳۲، ص ۸۸۳۴۵)، در ترجمه «تُسَوَى» (ج ۱، ص ۴۱۷)
- پژول (برجستگی پا، در اصل بجول و پجول) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۳۵۵)، در ترجمه «کَعْبِین» (ج ۱، ص ۵۳۴، ۵۶۲)
- واشکھیدن (خشیت، در اصل اشکھیدن) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۳۱، ص ۵۳۸۴۸)، در ترجمه «خَشِیت» (ج ۳، ص ۲۰۴۸)
- وارن (آرنج) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۱۰۴۲)، در ترجمه «مِرْفَق» (ج ۱، ص ۵۳۳)

- کِپیان: (حیوانی چون میمون در گویش‌های ایران و هند) (دهخدا، ۱۳۴۹ش، ج ۳۰، ص ۶۸۶۳۷)، در ترجمه «قِرْدَه» (ج ۲، ص ۵۸۳)
- ۴-۲-۲) واژه‌ها و گویش‌های کهن متن تفسیر
- مُنَج (زنبور) و منج اشیان (کندو) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۷۳۱): (ج ۱، ص ۱۰۲، ج ۳، ص ۲۱۶۲)
- بَسَغ: (گنبدی، مسقف) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۳، ص ۱۷۶۴۲): (ج ۱، ص ۲۶۳)
- غنوان (چرت، خواب آلودگی) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۳۲): (ج ۱، ص ۲۲۰، ج ۲، ص ۸۷۶)
- مُنگ (متکبر، احمق): (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۲۹، ص ۸۲۱۴۱): (ج ۱، ص ۱۷۷)
- خُنور (دنیا) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۶۴۰): (ج ۱، ص ۲۶۴، ج ۳، ص ۱۹۹۰، ج ۴، ص ۲۲۶۸)
- خِیو (آب دهان) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۵۰۴): (ج ۳، ص ۱۷۰۶)
- کاز (سقف، در اصل کازه) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۸۳۰): (ج ۳، ص ۱۵۵۶، ج ۴، ص ۲۲۶۷، ۲۲۹۵)
- بارو (دیوار، در اصل باره) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۲۰۱): (ج ۴، ص ۲۵۳۹)
- جَرَسْت: (صدای اشیایی چون قلم، درو ...) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۷، ص ۲۸۳۸۷): (ج ۴، ص ۲۶۷۲)
- بیوس (آرزو، طمع، پنداشت، دراصل پیوس) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۲۵۹): (ج ۱، ص ۴۷۶، ج ۴، ص ۲۵۳۹، ۲۶۱۱)
- ارش: (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۷۳۶): (ج ۴، ص ۲۶۷۸)
- گازر (لباس شوی) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۸۶۴): (ج ۴، ص ۲۵۹۷ و ۲۵۹۸)
- بخنوه (رعد و هر چیز غرنده، پخنوو بخنور هم گفته شده) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۲۱۴): (ج ۱، ص ۴۰، ج ۲، ص ۱۱۹۹، ج ۳، ص ۱۶۸۶، ۱۹۸۸)
- ژاژخایی (بیهوده گویی و یاوه سرایی) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۱۵): (ج ۳، ص ۱۶۷۳)
- ریم (باقیمانده ذوب آهن در کوره) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۵۹۲): (ج ۲، ص ۱۲۰۴)

- موزه (کفش) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۹۹۰): (ج ۱، ص ۵۳۴)
- دشخواری (مشکل) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۵۲۷): (ج ۳، ص ۱۶۲۲، ۱۸۵۴، ج ۴، ص ۲۱۸۶)
- لنجیدن (درآوردن) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۸۹۲): (ج ۴، ص ۲۳۲۶)
- شارسنان (قسمت اصلی شهر) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۸۶): (ج ۴، ص ۲۵۳۰)
- سیناوکنان (سیناپ هم گفته شده، در گویش مازنی: شناکنان): (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۱۶، ص ۴۳۸۶۵): (ج ۲، ص ۸۸۱)
- بنه (بنیاد، اسباب) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۲۴۵ و ۲۴۶): (ج ۳، ص ۱۸۴۷)
- فرغول کاری (در اصل فرغل: غفلت) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۷۱): (ج ۱، ص ۴۶۶، ج ۳، ص ۱۵۸۴)
- لوش (لجن، در اصل لوشن) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۸۹۴): (ج ۲، ص ۱۲۵۶)
- مخنده (خزنده، جنبنده) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۵۶۹): (ج ۱، ص ۱۷۰)
- هیّمه (خاشاک، هیزم) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۱۰۳۱): (ج ۱، ص ۲۶۱، ج ۳، ص ۱۵۸۴ و ۱۵۸۵)
- کدین (گروپتک) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۱، ص ۱۶۳): (ج ۳، ص ۱۵۹۹)
- ایزار (پوشش، چادرشب به گویش مازنی) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۲، ص ۱۳۷۸۳): (ج ۴، ص ۲۷۵۰)
- مازو (درخت بلوط) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۸۹۹): (ج ۴، ص ۲۸۶۸)
- طارم (گنبد، سراپرده) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۷۳۸): (ج ۲، ص ۱۲۷۰)
- انجوغ (چین و چروک، در اصل انجوخ) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۱۷۶): (ج ۳، ص ۱۵۳۵)
- *ریستاد (در اصل رستاد: روزانه، موظف) (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۱۳، ص ۴۴۸۹۱): (ج ۳، ص ۱۶۸۵)
- گوشاسب (رؤیا، خواب): (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۲۷، ص ۷۵۱۲۴): (ج ۳، ص ۱۶۹۱)
- اوگار (یا افگار، لنگ شده، آزرده) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۱۵۳): (ج ۳، ص ۱۶۹۳، ج ۴، ص ۲۳۶۷)

- اتان (حیوان بارکش) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۹): (ج ۱، ص ۲۶۰، ج ۳، ص ۱۷۹۱ و ۱۷۹۲)
 - دوال (تسمه، چرم، دراصل دوبال) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۵۳۸): (ج ۳، ص ۱۸۶۲)
 - گاورس (دانه ای شبیه ارزن): (دهخدا، ۱۳۴۱ش، ج ۲۷، ص ۷۱۱۲۳): (ج ۳، ص ۱۹۱۱)
 - آغالیدن (شوراندن و برانگیختن، در اصل برغلانیدن) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۳۷):
 (ج ۲، ص ۱۴۹۵، ج ۳، ص ۱۸۲۷)

- زنج (ماده ای چسبناک از درخت بلوط) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۰۷): (ج ۴، ص ۲۳۶۹)
 - دنه (آواز و بانگ) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۵۳۷): (ج ۳، ص ۱۸۳۰)
 - ارزیز (فلز قلع) (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۹۴): (ج ۴، ص ۲۶۷۸)
 - سیک (گوشه، کنج، ثلث): (عمید، ۱۳۸۹ش، ص ۶۸۱): (ج ۱، ص ۵۶۹، ج ۴، ص ۲۸۷۳)

- گربزی (حیله گری و مکر) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۳۴۳): (ج ۴، ص ۲۸۱۹)
 - مَغاک (غار، گودال) (معین، ۱۳۸۶ش، ج ۲، ص ۶۸۰): (ج ۴، ص ۲۸۰۵)

۴-۲-۳) کلمات تحوّل یافته

در این مقوله، واکاوی تفسیر، بیان گراستفاده مؤلف از واژگانی است که در قرون بعد تحوّل معنایی یافته است؛ نظیر:

- ب ---- و: یابند (یاوند) (ج ۱، ص ۹۷، ج ۳، ص ۱۵۵۶): فریب (فریو): (ج ۲، ص ۹۰۰، ج ۴، ص ۲۶۵۴): بیابان (بیاوان): (ج ۳، ص ۱۸۷۳)
 - ف ---- و: بیفکند (بیوکند): (ج ۴، ص ۲۳۰۴): اوکنده (افکنده): (ج ۳، ص ۲۰۶۰):
 اوزونی (افزونی): (ج ۲، ص ۱۰۳۸)

- ه ---- و: می پناهند (می پناوند): (ج ۳، ص ۱۷۹۲)

- ا ---- ه: انجمن (هنجمن): (ج ۲، ص ۸۸۴، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۶۲۸)

- ه ---- ا: هسته (استه): (ج ۱، ص ۴۲۳)

- و ---- ب: نوشته (نبشته): (ج ۱، ص ۱۹۱، ج ۲، ص ۱۵۸۷): برزیدندی (ورزیدندی)

(ج ۱، ص ۳۵، ۱۰۸)؛ دریاواندن (دریاباندن): (ج ۲، ص ۸۸۰، ۱۳۰۲، ج ۳، ص ۱۸۹۹، ج ۲۲۶۹)

- ج ---- ژ: جوجه (جوژه): (ج ۲، ص ۱۳۰۷، ۱۳۶۵)؛ هجده (هژده): (ج ۱، ص ۱۱۰، ۱۳۳۱، ج ۴، ص ۲۴۱۹)

- ف ---- پ: گوسفند (گوسپند): (ج ۱، ص ۱۴۹، ۳۰۳)

۲-۲-۴) کلمات مهجورالاستعمال یا منسوخ شده

پاره ای این کلمات که در فرهنگ های لغت مشاهده نشده و لذا عنایت به ترجمه آیه یا مفهوم جملات معنا شده؛ عبارتند از:

- فادوای، فادوا، فادویی، فاذوا، فاذوایی (در ترجمه خلاف و تصریف) (ج ۱، ص ۱۴۳، ۳۷۶، ۵۵۹، ج ۲، ص ۹۰۹، ۱۲۷۹، ج ۳، ص ۱۷۱۱، ج ۴، ص ۲۲۹۷، ۲۳۱۹)

- آن دستان (در ترجمه خُده): (ج ۱، ص ۳۳)

- نَرَاب، نر (در ترجمه موج): (ج ۳، ص ۱۶۸۴، ۱۹۱۷)

- بِنَحْشَک (در ترجمه اُف): (ج ۴، ص ۲۳۱۲)

- بِنِخْست (در ترجمه اُف): (ج ۳، ص ۱۵۶۵)

- بازداشت خواه (در ترجمه اَعوذ): (ج ۱، ص ۸، ج ۴، ص ۲۲۵۴)

- میغ گل (در ترجمه رعد): (ج ۱، ص ۳۹)

- آتش جست (در ترجمه برق): (ج ۱، ص ۳۹)

- نِستاه (در ترجمه جُحد): (ج ۳، ص ۱۹۱۷)

- مشورانید (در ترجمه لا تَلَبَسُوا): (ج ۱، ص ۶۲، ۲۹۲، ۷۱۱)

- بی عستکی (در ترجمه تَبَرُّج): (ج ۳، ص ۱۹۶۶)

- کازخانه (در ترجمه سِجِّین): (ج ۴، ص ۲۷۸۰)

- فراخواه (در ترجمه رَغَد): (ج ۱، ص ۵۵)

- برگست بادا (در ترجمه کَلّا): (ج ۳، ص ۱۷۲۲)

- نَرَسْتی و دندستی (نعره): (ج ۲، ص ۱۰۸۱، ج ۳، ص ۱۵۸۶، ۱۷۰۱، ج ۴، ص ۲۸۱۸)

- گشت بای (ظاهرا نوعی آش): (ج ۲، ص ۱۳۳۵)
- ژست آسایی (کینه): (ج ۱، ص ۶۰۸)
- تزغیدن (نگاه با خشم): (ج ۳، ص ۱۵۰۶)
- فرخست (دشنام دادن): (ج ۳، ص ۷۵۸)
- گماران (لبخند زنان): (ج ۴، ص ۲۶۱۰)
- بشاوند (پوشند): (ج ۴، ص ۲۳۲۷)
- فروم (ذلت): (ج ۱، ص ۳۱۴)
- فراشتوه (پرستو): (ج ۳، ص ۱۷۶۱)
- قنبور (ریش و موی): (ج ۳، ص ۱۶۰۲)
- هرست (صدای فروریختن): (ج ۴، ص ۲۶۷۲)
- انجسخد (معنایی دریافت نشد): (ج ۴، ص ۲۸۱۷)
- سکینروز (معنایی دریافت نشد): (ج ۲، ص ۱۲۷۷)

۵) نتیجه گیری

۱. عنایت به محور اثرگذاری ادبیات بر تفسیر به عنوان اولین ثمره هنری پردازش‌های ادبی تفسیر سوراآبادی، این متن دارای سه مؤلفه بیان روان، کارکرد هنرمندانه آرایه‌های لفظی و ترجمه کارآمد و شایسته، در راستای جذب مخاطبین است.
۲. در باب ترجمه، اشتغال بر کلّ آیات، عدم ظهور اشکالات دیگر ترجمه‌های فارسی، بلاغت و روانی، عدم کاربرد عین کلمه، تصحیح، تکمیل و شبهه زدایی ترجمه رسمی که متضمن دقت نظر و نکته سنجی‌های بدیع سوراآبادی در انتخاب برابره‌های فارسی است؛ از جمله شاخص‌ها محسوب می‌گردد.
۳. در سوی متقابل، یعنی کارکرد تفسیر در ادبیات پارسی، متن این تفسیر کهن، نمایش‌گر تصویری متفاوت از لهجه خراسانی قرن چهارم، شامل ترکیبات، نکات دستوری، مختصات لهجه ای و ضبط‌های متنوع از کلمات است.
۴. استفاده هنرمندانه نویسنده از پیشنهادهای مختلف فعلی برای القاء معانی متفاوت،

سبک کاربرد افعال، تنوع کاربرد حروف و نحوه کاربرد ضمایر، از جمله جلوه‌های گویشی تفسیر سوراآبادی به شمار می‌آید.

۵. در دیگر مؤلفه این رویکرد، تفسیر سوراآبادی شامل کهن واژگان، کلمات مهجور، منسوخ و تحوّل یافته ای است که طی چند سده مورد استفاده مردمان ایران زمین قرار گرفته است. ۶. این اسلوب، علاوه بر زیبایی، بازشناسی نوینی از برخی گویش‌های خراسانی قرن چهارم در نواحی نیشابور و هرات، و نمایش گرتحوّلات ادبی این سده‌ها نسبت به قرون پسین و پیشین می‌باشد.

۷. عنایت به این موضوع که بازخوانی ذخایر گویشی و واژگانی متون کهن پارسی گامی مهم در بررسی تطوّر تاریخی ادبیّات فارسی به شمار می‌رود؛ محور اخیر، تفسیر سوراآبادی را قابل اعتنا در بحث متن پژوهی تاریخی قرار داده است.

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۹۳ش). ترجمه انصاریان، تهران: دارالقرآن نشر مقاومت.
۲. آذرنوش، آذرتاش (۱۳۷۵ش)، تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، تهران: بی نا.
۳. ابن جوزی، ابوالفرج علی بن محمد (۱۴۱۲ق)، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۴. استادی، رضا (بی تا)، آشنایی با تفاسیر، تهران: قدس.
۵. اسفراینی، ابوالمظفر شاهپور بن طاهر (۱۳۷۵ش)، تاج التّراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، تحقیق مایل هروی و علی اکبر خراسانی، چاپ اول، تهران: بی نا.
۶. پورپیران، ناصر (۱۳۸۵ش)، «خرافه پردازی در تفسیر سورآبادی»، مجله کتاب نقد، شماره ۴۰، صص ۱۳۹-۱۵۳.
۷. تفلیسی، حبیبش (بی تا)، وجوه القرآن، تحقیق مهدی محقق، تهران: بنیاد قرآن.
۸. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (۱۹۴۱م)، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، مقدمه شهاب الدّین مرعشی، بیروت: دار احیاء التّراث.
۹. حموی، یاقوت (شهاب الدّین ابوعبدالله) (۱۹۹۵م)، معجم البلدان، چاپ دوم، بیروت: دار صادر.
۱۰. حنبلی دمشقی، شهاب الدّین ابوالفلاح (۱۹۸۶م)، شذرات الذّهب فی اخبار من ذهب، چاپ اول، بیروت: دار ابن کثیر.
۱۱. دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷ق)، البدایه و النّهایه، بیروت: دارالفکر.
۱۲. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۱ش)، لغت نامه دهخدا، تهران: بی نا.
۱۳. ذهبی، شمس الدین محمد (۱۴۱۳ق)، تاریخ الاسلام، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، بیروت: دارالکتب العربی.

۱۴. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
۱۵. رواقی، علی (۱۳۶۴ش)، قرآن مقدس، تهران: مؤسسه شهید محمد رواقی.
۱۶. سادات نصیری، حسن (۱۳۶۹ش)، هزار سال ادبیات فارسی، چاپ دوم، تهران: البرز.
۱۷. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (۱۹۶۲م)، الانساب، تحقیق یحیی المعلمی، حیدرآباد: دائرة المعارف عثمانی.
۱۸. سورآبادی، عتیق بن محمد (۱۳۸۱ش)، تفسیر سورآبادی، تحقیق علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: بی نا.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۷ش)، چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی در پرتو سخنان نویافته او، به کوشش محسن باقرزاده، تهران: توس.
۲۰. صریفینی، ابراهیم بن محمد (۱۳۶۲ش)، تاریخ نیشابوز: المنتخب من السیاق، قم: چاپ محمد کاظم محمودی.
۲۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۶۳ش)، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: بی نا.
۲۲. صفا، ذبیح الله و خانلری، پرویز (۱۳۵۶ش)، شاهکارهای ادبیات فارسی ۱، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.
۲۳. عالی عباس آباد، یوسف (۱۳۹۰ش)، «ویژگی‌ها و ارزش‌های تفسیر سورآبادی»، مجله صحیفه مبین، شماره ۴۹، صص ۱۶۵-۱۸۰.
۲۴. عاملی، ابراهیم (۱۳۶۰ش)، تفسیر عاملی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: صدوق.
۲۵. عقیقی بخشایشی، عبدالرحیم (۱۳۷۸ش)، طبقات مفسران، چاپ چهارم، تهران: نوید اسلام.
۲۶. عمید، حسن (۱۳۸۹ش)، فرهنگ فارسی عمید، به کوشش عزیزالله علیزاده، چاپ اول، تهران: انتشارات راه رشد.
۲۷. ژنده پیل، احمد بن الحسن (۱۳۷۳ش)، مفتاح التجات، تهران: چاپ علی فاضل.
۲۸. فان اس، یوسف (۱۳۷۱ش)، «متونی درباره کرامیه»، مجله معارف، ترجمه احمد شفیعی ها، شماره ۲۵، صص ۱۱۸-۳۴.
۲۹. لازار و مرتضوی، ژیلبر و منوچهر (۱۳۴۰ش)، «لهجه شناسی زبان فارسی از روی متون»، مجله دانشکده ادبیات تبریز، شماره ۵، صص ۲۵-۴۶.
۳۰. مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۴ش)، تاریخ گزیده، تحقیق عبدالحسین نوایی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
۳۱. معارف، مجید (۱۳۸۷ش)، قصه در قرآن، چاپ اول، قم: تمهید.
۳۲. معین، محمد (۱۳۸۶ش)، فرهنگ معین، به کوشش عزیزالله علیزاده، چاپ چهارم، تهران: ادنا.
۳۳. مهدوی، یحیی (۱۳۴۵ش)، «تفسیر معروف به سورآبادی و نسخه تربت شیخ جام»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۵۲، صص ۱۵۵-۱۹۴.
۳۴. مهیار، محمد (۱۳۸۵ش)، «ترجمه قرآن عتیق»، مجله بیئات، شماره ۵۰ و ۴۹، صص ۳۳۹-۳۴۲.

۳۵. میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱ش)، کشف الاسرار و عدّة الابرار، تحقیق علی اصغر حکمت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

۳۶. نسفی، ابوحفص (۱۳۶۷ش)، تفسیر نسفی، تحقیق عزیزالله جوینی، چاپ سوم، تهران: سروش.

۳۷. یاحقی، محمد جعفر (۱۳۶۱ش)، «مقدمه ای بر متون تفسیری پارسی»، مجله جستارهای ادبی، شماره ۵۸ و ۵۷، صص ۱۶۳-۱۹۴.

